

داستایفسکی را سرزنش نکنید

میخائیل شیشکین



فرهنگ نیز یکی از قربانیان جنگ است. پس از حمله‌ی روسیه به اوکراین، بعضی از نویسندگان اوکراینی خواستار بایکوت موسیقی، فیلم‌ها و کتاب‌های روسی شدند. برخی دیگر ادبیات روسیه را به همدستی در جنایات سربازان روسی محکوم کرده‌اند. آن‌ها می‌گویند کل فرهنگ روسیه امپریالیستی است و این حمله‌ی نظامی نشان از ورشکستگی اخلاقی به اصطلاح تمدن روسی دارد. آن‌ها استدلال می‌کنند که راه بوچا از ادبیات روس می‌گذرد.

قبول دارم که جنایات هولناکی به نام مردم، کشورم و خودم در حال وقوع است. می‌توانم بفهمم که چگونه این جنگ زبان پوشکین و تولستوی را به زبان جنایتکاران جنگی و قاتلان تبدیل کرده است. امروز جهان

جز بمب‌هایی که بر سر زایشگاه‌ها فرود می‌آید و اجساد مثله‌شده در خیابان‌های حومه‌ی کی‌یف، چه نمود دیگری از «فرهنگ روسیه» در اختیار دارد؟

روس بودن در حال حاضر دردناک است. چه می‌توانم بگویم وقتی می‌شنوم که مجسمه‌ی یادبود پوشکین در اوکراین را پایین کشیده‌اند؟ فقط سکوت می‌کنم، شرمند می‌شوم و به این دل می‌بندم که شاید یک شاعر اوکراینی از پوشکین دفاع کند.

رژیم پوتین ضربه‌ی مهلکی به فرهنگ روسیه وارد کرده است، درست همان بلایی که حکومت روسیه بارها پیش از این بر سر هنرمندان، موسیقی‌دانان و نویسندگانش آورده است. هنرمندان مجبورند یا سرودهای میهن‌پرستانه بخوانند یا از کشور مهاجرت کنند. در حقیقت در کشور من، رژیم، فرهنگ را «تعطیل» کرده است. اخیراً یکی از معترضان جوان به دلیل اینکه پلاکاردی حاوی نقل‌قولی از تولستوی در دست داشت دستگیر شد.

همیشه دلیلی برای ترس فرهنگ روسیه از حکومت این کشور وجود داشته است. نقل‌قولی منسوب به الکساندر هر تسن، متفکر و نویسنده‌ی قرن نوزدهم که به دلیل گرایش‌های ضد تزاری و - به تعبیر خودش - مطالعه‌ی «کتاب ممنوعه» تبعید داخلی شده بود، می‌گوید: «حکومت در روسیه خودش را همچون یک ارتش اشغالگر سازمان داده است». در طول قرن‌ها، نظام قدرت سیاسی در روسیه کاملاً بدون تغییر مانده است، نظامی هر می‌شکل که در آن بردگان، خان اعظم را می‌ستایند. روسیه در زمان اردوی زرین این چنین بود، در زمان استالین چنین بود و امروز در عصر ولادیمیر پوتین نیز چنین است.

جهان از بی‌تفاوتی مردم روسیه و عدم مخالفت‌شان با جنگ شگفت‌زده است. اما این واکنش مردم برای نسل‌ها استراتژی‌ای برای بقا بوده است. همان طور که آخرین سطر نمایشنامه‌ی بوریس گودونوف اثر پوشکین می‌گوید: «مردم خاموش هستند». سکوت امن‌تر است. حق همیشه با کسی است که قدرت را دست دارد و باید از هر فرمانی که صادر می‌شود اطاعت کرد. هر کس مخالفت کند کارش به زندان یا بدتر از آن ختم می‌شود. روس‌ها بر اساس تجربیات تلخ تاریخی به خوبی می‌دانند که هیچ وقت نباید بگویند «از این بدتر نمی‌شود». یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «هیچ وقت آرزوی مرگ یک تزار بد را نکنید چون نمی‌دانید نفر بعدی چه طور خواهد بود.»

فقط کلمات می‌توانند این سکوت را بشکنند. برای همین است که در روسیه شعر همیشه چیزی فراتر از شعر بوده است. از زندانیان سابق شوروی این طور نقل می‌شود که در اردوگاه‌های کار اجباری آثار کلاسیک ادبی جان‌شان را نجات داده است، جایی که رمان‌های تورگنیف، تولستوی و داستایفکسی را برای هم‌بندی‌هایشان تعریف می‌کردند. ادبیات روسیه نتوانست از ساخت گولاگ‌ها جلوگیری کند اما به زندانی‌ها کمک کرد تا بتوانند در زندان دوام بیاورند.

حکومت روسیه هیچ کارکردی برای فرهنگ نمی‌بیند مگر در مواقعی که بتواند آن را مصادره به مطلوب کند. شوروی زمانی در صدد این بود که چهره‌ای انسانی و خیراندیش از خودش معرفی کند و به همین دلیل بناهای یادبودی برای نویسندگان روس ساخت. در سال ۱۹۳۷، همزمان با پاکسازی بزرگ، زمانی که حتی مأموران اعدام از ترس به خود می‌لرزیدند، شعار «پوشکین همه چیز و همه کس ماست» از صحنه‌های تئاتر به گوش می‌رسید. رژیم، به فرهنگ، همچون نقاب یا جامه‌ای برای استتار نیاز دارد. برای همین است که استالین به دمیتری شوستاکوویچ نیاز داشت و امروز پوتین به والرئ گریگف نیاز دارد.

وقتی منتقدان می‌گویند فرهنگ روسیه امپریالیست است، به جنگ‌های استعماری روسیه فکر می‌کنند و منظورشان این است که هنرمندان روسیه اهداف کشورگشایانه‌ی حکومت را توجیه می‌کردند. اما چیزی که به آن توجه ندارند امپریالیسم داخلی روسیه است. روسیه قبل از هر چیز دیگری، امپراتوری بردگان بود، جایی که مردم روس بیش از همه مجبور به تحمل درد و رنج بودند. امپراتوری روسیه نه برای مردم روسیه بلکه برای خودش معنا دارد. تنها هدف حکومت روسیه در قدرت ماندن است. حکومت قرن‌ها است به زور ایده‌ی «جهان روسی» را در مغز مردم فرو کرده است: تصویر سرزمین مقدس پدری به عنوان جزیره‌ای که اقیانوسی از دشمنان آن را احاطه کرده است و تنها تزار مستقر در کرملین می‌تواند با حکومت بر مردم و حفظ ثبات با دستی آهنین این جزیره را نجات دهد.

پرسش‌های ابدی برای طبقه‌ی کوچک تحصیل‌کرده‌های روسیه، یا آن طور که اینتلیجنتسیای قرن نوزدهم می‌گفتند «پرسش‌های نفرین شده»، سوالاتی بودند که دو رمان بزرگ آن دوره مطرح می‌کردند: رمان تقصیر کیست؟ اثر هرزن و چه باید کرد؟ اثر چرنیشفسکی. اما برای میلیون‌ها دهقان بی‌سواد تنها پرسشی که مطرح بود این بود که «آیا این تزار اصیل است یا دغلكار و تقلبی؟» اگر تزار اصیل بود همه چیز دنیا بر وفق مراد بود. اما اگر تزار دروغین از کار در می‌آمد است روسیه باید تزاری دیگر، یک تزار واقعی پیدا می‌کرد. در ذهن این مردم تنها پیروزی بر دشمنان روسیه مشخص می‌کرد که آیا تزار واقعی و اصیل است یا نه.

نیکولای دوم در سال ۱۹۰۵ و در جنگ جهانی اول از ژاپن شکست خورد. او به عنوان یک تزار دروغین تمام محبوبیت خود را از دست داد. استالین در جنگ کبیر میهنی (جنگ جهانی دوم) مردم را به پیروزی رساند، پس او یک تزار واقعی بود و تا امروز شخصیتش برای بسیاری از مردم روسیه قابل تقدیر است. میخائیل گورباچف، آخرین رهبر شوروی، در جنگ با افغانستان و جنگ سرد علیه غرب شکست خورد و تا امروز هنوز منفور است.

پوتین با پیروزی‌اش در سال ۲۰۱۴ و الحاق کریمه، به مشروعیت و محبوبیت یک تزار واقعی دست پیدا کرد. اما اگر نتواند در این جنگ مقابل اوکراین پیروز شود امکان دارد همه چیز را از دست بدهد. بعد از

او فرد دیگری به میدان خواهد آمد، کسی که اول پوتین دروغین را خلع خواهد کرد و بعد با پیروزی بر دشمنان روسیه، مشروعیتش را اثبات خواهد نمود.

برده‌ها دیکتاتوری خلق می‌کنند و دیکتاتوری‌ها برده می‌آفرینند. تنها یک راه برای پایان دادن به این دور باطل وجود دارد و آن فرهنگ است. ادبیات، پادزهر تفکر امپریالیستی است. شکاف تمدنی‌ای که امروز همچنان در روسیه میان سنت انسان‌گرایانه‌ی اینتلیجنتسیا و توده‌های مردم روس که اسیر ذهنیت قرون وسطایی‌شان هستند وجود دارد توسط فرهنگ می‌تواند از میان برداشته شود. امروز رژیم هر چه در توان دارد انجام می‌دهد تا از کم شدن این شکاف جلوگیری کند.

جاده‌ی قتل عام بوچانه از ادبیات روسیه که از سرکوب ادبیات روسیه می‌گذرد از نکوهش یا ممنوع کردن آثار فیودر داستایفسکی، میخائیل بولگاکوف، ولادیمیر ناباکوف، جوزف برودسکی، آنا آخماتووا و آندری پلاتونوف، اعدام نیکولای گومیلیف، ایزاک بابل و پرز مارکیش، به خودکشی و ادا شدن مارینا تسوتایوا، سرکوب اسپی ماندلشتام و دانیل خارمس و تعقیب و آزار بوریس پاسترناک و الکساندر سولژنیتسین. تاریخ فرهنگ روسیه با وجود شکست‌های سخت، تاریخ استقامت در مقابل قدرت حکومتی جنایتکار است.

ادبیات روسیه یک رمان شاهکار دیگر به جهان بدهکار است. بعضی وقت‌ها مرد جوانی را تصور می‌کنم که اکنون در سنگری است و نمی‌داند که نویسنده است اما از خودش می‌پرسد: «من اینجا چه می‌کنم؟ چرا دولت‌م به من دروغ گفته و به من خیانت کرده است؟ چرا باید بکشیم و کشته شویم؟ چرا ما روس‌ها، فاشیست و قاتل هستیم؟»

این وظیفه‌ی ادبیات روس است که به طرح این پرسش‌های ابدی و نفرین‌شده ادامه دهد: «تقصیر چه کسی است؟» و «چه باید کرد؟»

برگردان: آیدا حق‌طلب

میخائیل شیشکین نویسنده‌ی روسی-سوئیدی است ده‌ها اثر است. از رمان‌های او نور و تاریکی و پرسپاوش و مجموعه داستان کوتاه درس خوش‌نویسی به انگلیسی منتشر شده است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی اصلی از اوست:

Mikhail Shishkin, "Don't Blame Dostoyevsky", The Atlantic, 24 July 2022

